

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دیدگاههای مختلف در باب «کلی»

عرض کردیم که بر حسب آنچه در کتب فلسفی آمده در مورد «کلی» تطورات و آرائی وجود دارد، به طور کلی در بین غربی‌ها دو مشرب هست، یک مشرب واقع‌گرایی که می‌گویند برای کلی یک واقعیتهی هست. غیر از خود جزئیات و مقدم بر جزئیات یک وجودی برای کلیات در عالم خارج هست، واقعیتهی هست. در مقابل این نظریه بعضی‌ها قائل‌اند به اینکه نه، کلی در خارج و واقع واقعیتهی ندارد، کلی غیر از لفظ چیز دیگری نیست، غیر از اسم چیز دیگری نیست، آن وقت اینها یعنی «اسمیین» خودشان گروه‌های مختلفی شدند، یک گروه را دیروز عرض کردیم، گروه دیگر از اسمیین کسانی هستند که دو نکته را در کلامشان دارند، یک نکته این است که بین کلی و تصور فرق وجود دارد، گفتند ما تصویری که تحمل علی کثیرین نداریم، بلکه هر تصویری تحمل علی نفسه، اما کلی تحمل علی کثیرین. منتهی گفته‌اند کلی همان لفظ است و در نتیجه می‌خواهند بگویند بین لفظ و تصور فرق وجود دارد. ما یک مفهوم تصویری که بگوئیم تحمل علی کثیرین، به عنوان کلی نداریم، کلی مجرد یک لفظ است، این لفظ انطباق پیدا می‌کند بر مصادیق متشابهه بر افرادی که در یک جهاتی با یکدیگر شباهت دارند. اینها هم یک گروه هستند.

باز برخی دیگر از این غربی‌ها می‌گویند مفاهیم کلی مربوط به عقل است و از نتاج عقل است. می‌گویند این شیئی که در عالم خارج وجود دارد نه جزئی محض است و نه کلی محض است. عقل می‌آید کلیت را از این افراد مختلفه استنتاج می‌کند و در نتیجه می‌گویند عنوان کلی را دارد و نتاج برای عقل است، یعنی در حقیقت شبیه آنچه که خود ارسطو و اکثر فلاسفه‌ی اسلامی قائل‌اند که عقل یک کلیاتی را ادراک می‌کند و لذا می‌گویند عقل مدرک امور کلیه است.

جمع بندی بحث

یک جمع‌بندی کنیم در اینجا؛ پس ببینید یک عده‌ای می‌گویند کلی اصلاً در عالم خارج موجود است، تحلیل عقلی نیست، اصلاً خودش در عالم خارج موجود است. یک عده‌ای می‌گویند کلی فقط مجرد یک لفظ و یک اسم است که عرض کردیم از آن تعبیر به مذهب اسمیین می‌شود، یک عده‌ای می‌گویند تحلیل عقل است و از نتایج تحلیلی عقل است، این سه تا. یک عده‌ای هم که دیروز خواندیم همان که از کلام مرحوم علامه خواندیم ربما ظنّ آن طائش و گمان کننده‌اش هیوم است و بارکلی، این دو نفر در رأسش هستند که می‌گویند کلی همان جزئی است که به صورت شبح در نزد انسان ظاهر می‌شود، تعبیرشان این است که می‌گویند ما هی إلا نسخ باهه، یعنی یک شبحی است از مدرکات حسیه، در همین کتاب موسوعه‌ی فلسفه برای عبدالرحمن بدوی

می‌گوید فی العصر الحديث أنكر باركلي و هیوم حقيقة کلیّات، گفتند اصلاً چیزی به نام کلی نداریم و قالوا إنّ کلیّات من المدركات الحسیّة و ما هی إلا نسخٌ باهةٌ من هذه المدركات الحسیّة، گفتند ما اصلاً حقیقتی به نام کلی نداریم بلکه یک نسخ شبح گونه و باهة به صورت مبهوت از مدرکات حسیّه است، یعنی این اشیائی را که انسان در عالم خارج می‌بیند یک شبحی را از اینها در ذهن خودش تصویر می‌کند اسمش را می‌گذاریم به عنوان کلیّ، این هم یک نظریه.

نظریات دیگری هم هست می‌خواهم بگویم آنچه مرحوم آقای طباطبائی دیروز عبارتشان را خواندیم ربما ظنّ ظانّش همین دو نفری بود که الآن آمدم بیان کردیم، بعد دو تا نظریه‌ی دیگر هم وجود دارد یکی مربوط به مثل افلاطونیه است که افلاطون قائل است که نفس انسان قبل از آنکه تعلّق به این بدن مادی بگیرد انس با مجردات و کلیّات داشته، کلیات و مجردات را مشاهده می‌کرده و بعد که آمده تعلّق به این بدن گرفته فراموش کرده مجدداً در اثر دیدن این موارد حسّی انتقال به آن مدرکات عقلیه‌ی مجرّده پیدا می‌کند همان نظریه‌ی مثل افلاطونیه است که کلیّات را در پرتو این مثل افلاطونیه تفسیر می‌کنند.

نظر دیگری که به ملاصدرا و مرحوم علامه نسبت داده شده این است که نه، نفس حادث است، قدیم نیست، این بدن حادث می‌شود، چون نظر افلاطون مبتنی بر این است که ما بگوئیم نفس قبل از تعلّق به بدن در عالم مثل بوده، اما ملاصدرا و مرحوم علامه آنطوری که به این دو نفر نسبت دادند قائل‌اند به اینکه نفس جسمانیّة الحدوث است، با جسم و با بدن حادث می‌شود، حادث می‌شود اما خود حسّیات این نفس را آماده می‌کند برای ادراک کلیّات، حالا این یک اجمالی.

تأملات استاد در تحقیق مرحوم شهید صدر

دیروز عرض کردم آنچه که مرحوم آقای صدر در اینجا آوردند حالا باید ببینیم در فلسفتنا چه فرمودند؟ من در ذهنم بود که مراجعه کنم به فلسفتنا، مجال نشد! اما ببینید آنچه که ایشان در اینجا به عنوان تعریف کلیّ و جزئی آوردند به نظر من با مذهب اسمیین خیلی نزدیک است ولو ایشان این تعبیر را نیاورده، اسمیین روح مبنای‌شان این است که کلیّ خودش در عالم خارج موجود نیست. ما در عالم خارج غیر از فرد چیز دیگری نداریم، پس کلی چیست؟ می‌گویند کلی فقط لفظ است، مجرد یک لفظ است. اما این لفظ قابلیّت صدق بر افراد و مصادیق متعدد است، آنچه که مرحوم آقای صدر آوردند در فرق بین جزئی و کلی، فرمودند کلی آن مفهومی است که ما من حیث هو هو به آن نظر کنیم، همین مفهوم را من حیث الاشارة إلى الخارج اگر قرار دادیم به عنوان مفهوم حرفی، این می‌شود جزئی.

و تعبیرشان این بود که این کلیّت و جزئیّت بستگی به نوع انطباع مفهوم در عالم ذهن دارد. به نظر ما مجموع این عبارات را یک مقداری دقت کنیم با این مذهب اسمیین خیلی نزدیک است، اما حالا آیا ایشان همین را اراده فرمودند یا این را اراده نکردند؟ اول خودمان راجع به کلیّ مسئله را تمام کنیم، بعد در همین فرمایشات آقای صدر باز چند تا ملاحظه داریم.

الآن عمده‌ی نظریه در باب کلی همین نظریه‌ی ارسطو و اکثر منطقیین و فلاسفه‌ی اسلامی است، اینها حرفشان این است که کلی یک واقعیّتی دارد، یک مفهومی جدای از مفهوم جزئی دارد و به این تعبیر در خود ذهن با وصف کلیّت محقق می‌شود و ادراک کننده‌اش هم عقل است، لذا آمدند گفتند عقل مدرک برای کلیات است، این هم حالا کلامی است که مشهور فلاسفه‌ی اسلامی قبول دارند، حالا ما ذهن خودمان را می‌خواهیم از همه‌ی این انظار و مشرب‌ها کنار بگذاریم. ما دو چیز داریم؛ یکی کلی داریم و یکی جزئی. از یک طرف ما یک مفاهیمی داریم مثل زید، عمرو، بکر، این یک مصداق بیشتر ندارد. یک مفاهیم و الفاظی داریم که مصادیق متعدد دارد مثل مفهوم انسان، می‌گوئیم در میان الفاظ یک الفاظی هستند کلیّ‌اند و یک الفاظی هم هستند که جزئی‌اند، الفاظ جزئی مثل اعلام شخصیه، الفاظ کلی مثل لفظ انسان، الفاظ داله‌ی بر جنس، داله بر نوع، داله بر صنف، اینها کلی هستند، تا این مقدارش بحثی وجود ندارد.

بحث اصلی این است که آیا حالا در عالم خارج ما واقعاً یک کلی داریم و یک جزئی؟ در عالم وجود حالا چه وجود حسی و چه وجود عقلانی، آیا ما دو چیز داریم که این دو چیز در یک قالب موجود شده؛ ریشه‌ی مکتب ارسطو همین است که می‌گویند، ما وقتی زید و عمرو و بکر را ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم اینها در یک سری امور مشترکند، در حیوانیت مشترکند، در ناطقیّت هم مشترکند، در یک سری امور با یکدیگر اختلاف دارند و عقل ما می‌آید اینها را تمییز می‌دهد می‌گوید در یک سری اموری که با هم اختلاف دارند، آن را تعبیر به جزئی می‌کنیم می‌گوئیم عنوان فرد را دارد، در یک سری امور که با هم اشتراک دارند هذا هو الکلی، این می‌شود کلی.

زید، عمرو، بکر، خالد، اینها حیوانیّت دارند، ناطقیّت دارند در این مشترکند، پس اینها موجود است، نمی‌توانیم بگوئیم زید حیوانیّت و ناطقیّت ندارد، عمرو حیوانیّت و ناطقیّت ندارد، در حقیقت می‌گوئیم پس این نوع انسان تحت یک کلی قرار می‌گیرد به نام الحيوان ناطق، و این الحيوان ناطق به عین وجود افرادش در عالم خارج موجود است، حیوان ناطق موجود است به عین وجود افراد، تا اینجا هم ما نمی‌توانیم بگوئیم مذهب اسمیین درست است، مذهب اسمیین فقط منحصر می‌شود که بگوئیم کلی در دایره‌ی لفظ است و بس، می‌گوئیم اگر کلی در دایره‌ی لفظ است و بس، پس این را چه می‌گوئید؟ زید، عمرو، بکر یک مشترکاتی دارد و این نوع تا قیامت هم ادامه پیدا کند این مشترکات در آن وجود دارد.

خود مذهب اسمیین که ما کلی را بگوئیم لیس إلا یک لفظی، چون بعضی از گروه‌هایشان تصریح دارند کلی لیس إلا لفظ، ما چیزی در خارج به نام کلی نداریم. این پایه برای مذهب ارسطو است که می‌آید اثبات می‌کند که کلی در عالم خارج موجود است، همانطوری که جزئیات در عالم خارج موجود است کلی هم در عالم خارج موجود است.

لذا می‌گویند الحق أنّ الکلی الطبیعی موجودٌ بعین وجود افراد، می‌گویند موجود در عالم خارج است، اول عقل ما ادراک می‌کند، این مفهوم در عالم ذهن تقرّر پیدا می‌کند ثمّ می‌گوئیم این مفهوم مطابقی دارد یا ندارد؟ بله مطابقی دارد و مطابقت همین فردی است که این کلی با او متحد است.

ولو در بدو امر نظر این اسمیین با ذهن یک مقدار مأنوس است، با عرف هم یک مقدار مأنوس است، یعنی بگوئیم ما چیزی در عالم خارج نداریم این یک لفظ است، این لفظ است امامی‌گوئیم این لفظ را چرا و چه چیزی سبب شده که این را هم بر زید، هم بر عمرو و هم بر بکر بگوئیم؟ یک حقیقتی ماورای این لفظ باید باشد، اگر یک حقیقتی ماورای این لفظ نباشد ما نداریم.

در حقیقت می‌خواهم عرض کنم مبنای صحیح همین مبنای ارسطو و اکثر فلاسفه‌ی اسلامی است، ما همین مشترکات را می‌گوئیم کلی، همین حیوانیّت و ناطقیّت که در زید است، حیوانیت و ناطقیّت که در عمرو و بکر است را کلی می‌گوئیم ولی از اینجا می‌خواهیم منتقل شویم به فرمایش آقای صدر، به ایشان عرض می‌کنیم پس این ربطی به اینکه ما چطور در ذهن‌مان قرار بدهیم نداریم. مرحوم آقای صدر فرمودند اگر مفهوم را طوری در ذهن قرار بدهیم بما هو هو، و مستقل، این می‌شود کلی. اگر به عنوان معنای حرفی و للإشارة إلى الخارج قرار بدهی می‌شود جزئی، می‌خواهیم عرض کنیم درمفهوم کلی و جزئی بودن اشاره و عدم اشاره دخالت ندارد، ما یک مفاهیمی داریم فی نفسه کلی است، این حاکی از یک قدر مشترک بین افراد است، یک مفاهیمی هم داریم فی نفسه جزئی است و حاکی از یک شخص خاصی است، این ربطی به ذهن ما ندارد، قبل از اینکه انسان را تصوّر کنیم این مفهوم کلی است. بعبارة أخرى لازمه‌ی فرمایش مرحوم آقای صدر این است که اگر اصلاً ذهن ما نبود، ما بگوئیم چیزی به نام کلی و جزئی نداریم، الآن یک مفهومی را به شما می‌دهند به نام ظرفیت، ذهن شما خلاق است و می‌تواند این را به صورت مستقل در نظر بگیرد و می‌تواند به صورت معنای حرفی در نظر بگیرد، این مانعی ندارد ولی در باب کلی و جزئی این چنین نیست. کلی و جزئی اگر ذهنی هم نداشتیم یک سری عناوین و مفاهیم کلی‌اند و یک سری جزئی‌اند، در خارج آن قدر مشترکات عنوان کلی را دارد و آن ممیزات عنوان جزئی را دارد.

بعبارة أخرى می‌خواهم عرض کنم شما در خود کلیات، یک کلی به نام انسان دارید، یک کلی به نام حیوان دارید، حالا اگر ذهنی

نداشتید که اینها را بیاوریم در قالب آن ذهن، اینها کلی نبودند؟ چرا، کلی بودند.

پس اولین اشکالی که ما داریم این است که قبل از آنکه این مفاهیم را به عالم ذهن بیاوریم این کلی وجود دارد، به وجود فردش هم هست، این جزئی موجود است، در کلیّت و جزئیّت مسئله‌ی اشاره و عدم اشاره دخالت ندارد، از اینجا می‌گوئیم این مطلبی که شما آمدید در باب تصدیق و تصور فرمودید از کجا آوردید؟ چون مرحوم آقای صدر سه تا مقدمه آورد تا رسید به آن نتیجه‌ای که در ادله‌ی استصحاب می‌خواست بگیرد، فرمود تصدیق در کمون ذاتش اشاره دارد، ولی در تصوّر اشاره نیست.

در فرمایش آقای صدر ما می‌گوییم کلی و جزئی ربطی به مسئله استقلال، عدم استقلال، اشاره و عدم اشاره ندارد، رسیدیم به مسئله‌ی تصدیق و تصور. شما در مسئله‌ی تصدیق و تصور، طبق نظریه‌ی مشهور منطقیین می‌گوئیم اگر یک نسبتی باشد می‌گوئیم تصدیق است و اگر نباشد می‌گوئیم تصور است، آیا برای نسبت و قوام نسبت اشاره است؟ شما وقتی می‌گوئید معدوم مطلق محالّ به چه چیزی اشاره می‌کنید؟ اینجا هم قضیه است، حالا بعضی‌ها قضایای این چینی را برمی‌گردانند به قضایای سالبه ما اصلاً نسبت نداریم در حالی که تحقیق این است که در قضایای سالبه نسبت هست و الآن در ذهنم آمد که امام رضوان الله علیه در اوایل بحث اصول مراجعه کنید، اینکه قضیه سه جزء دارد یا دو جزء، منطقیین مشهورشان می‌گویند سه جزء دارد و جزء سومش هم نسبت است، اصل وجود نسبت را ایشان انکار می‌کند. حالا بنا بر اینکه ما نسبت را قبول داشته باشیم به ایشان عرض می‌کنیم المعدوم المطلق محالّ به چه چیز اشاره دارد؟ این یک. در قضایای به حمل اولی الانسان انسان، این به چه چیز اشاره دارد؟

حالا در کلی قسم ثانی یا قسم ثالث اگر طرف اشاره از بین برود کلی از بین می‌رود و طرف اشاره باقی باشد کلی باقی می‌ماند که آن مطالب را نمی‌خواهیم در اینجا دنبال کنیم، این یک تعلیقاتی بر این فرمایش مرحوم آقای صدر. شما هم بحث فلسفتنا را ببینید و هم جاهای دیگر که این بحث را کردند در فلسفه و منطق را ببینید این فرمایش تامی نیست و تتمه‌ای دارد که فردا عرض می‌کنم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين